

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۰ فروردین ۱۳۹۷

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

مصادف با: ۲۲ رجب ۱۴۳۹

موضوع جزئی: آیه بیست و سوم - جمع بین آیه دوم و آیه بیست و سوم

جلسه: ۴۷

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

جمع بین آیه دوم و آیه بیست و سوم

عرض کردیم یک سوالی در مورد آیه بیست و سوم و آنچه در آیه دوم گفته شده، ممکن است مطرح شود، چون در آیه دوم سوره بقره فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»، ظاهر این آیه این است که در قرآن جای ریب و شک و تردید نیست، اما در این آیه می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»، ظهور این آیه در این است که پس امکان شک و ریب در قرآن است که می‌فرماید اگر در این چیزی که بر بنده ما نازل شده است شک و ریب دارید پس یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورید، به هر حال به نظر بدوی بین این دو آیه ناسازگاری مشاهده می‌شود، برای حل این ناسازگاری دو وجه جمع ذکر شده است:

۱. وجه جمع اول: این است که آیه دوم سوره بقره در مقام انشاء است، یعنی نهی می‌کند از ریب و می‌فرماید: نباید ریب در آن داشته باشید، مثل بعضی از آیاتی که ظاهر آن اخبار است ولی در واقع انشاء است، مثل آیه «فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»^۱، ظاهر این آیه اخبار است ولی به حسب واقع نهی و انشاء می‌کند که در حج نباید جدال و فسق و امثال اینها واقع شود. ولی آیه در مقام اخبار است، اخبار به این معنا که می‌فرماید: اگر شک و تردید دارید در آنچه که بر بنده خود نازل کردیم پس یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورید.

بر این اساس منافات و ناسازگاری بین اینها از بین می‌رود، چون آیه دوم سوره بقره در مقام نهی است، این آیه در مقام نفی است، وقتی می‌گوییم در مقام نفی است، یعنی در این کتاب اگر تردید دارید این کار را انجام دهید، اینجا انشاء و نهی در کار نیست، چون دو مقام متفاوت است، اگر هر دو در یک مقام نازل شده بودند آنوقت می‌شد این اشکال مطرح شود.

۲. وجه جمع دوم: این است که «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» در مقام نفی است و معنایش این است که بطور کلی شک و ریب در کتاب الهی راه ندارد، به این معنا که هیچ چیزی که سبب ریب باشد در قرآن وجود ندارد، یعنی نفی منشأ ریب می‌کند، ریب و شک بالاخره ناشی از تناقض بین مطالب یک کتاب یا کذب بودن یا ادعاهای ناروا و خلاف و امثال آن است. به هر حال ریب نیاز به سبب و منشأ دارد، این آیه در واقع می‌خواهد بگوید که هیچ یک از اسباب ریب و شک در قرآن وجود ندارد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

اما در آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» در واقع اشاره به مشکلی می‌کند که در خود اینها وجود دارد، یعنی اگر اینها شک می‌کنند به خاطر این است که فهم و درک آنها و باور آنها یا ظرفی که باید این حقایق در درون آن ریخته شود دارای مشکل است، آنها به هر دلیل نمی‌توانند موضوع و محمول این آیات را تصور کنند، به عبارت دیگر کوری و کری در خود اینها است که باعث می‌شود حقایق را دریافت نکنند و لذا گرفتار ریب بشوند.

پس وجه جمع دوم این است که در آیه دوم نفی منشأ ریب می‌شود و در آیه بیست و سوم اشاره به این دارد که منافقین و معاندین به خاطر کوری خودشان دچار تردید می‌شوند و چون چشم‌ها و گوش‌های خود را بر روی واقعیت بسته اند و ظروف قلب و روح آنها گرفتار یک سری لجاجتها و عنادها می‌باشد لذا نمی‌توانند این حقایق را درک کنند و لذا دچار ریب و تردید می‌شوند.

شاید بین این دو وجه، وجه دوم ارجح باشد، وقتی می‌فرماید این کتاب لا ریب فیه است یعنی همه چیز آن بر اساس یک حقیقتی است که خداوند متعال به آن اشراف دارد و چیزی که بخواهد منشأ ریب باشد اساساً در آن وجود ندارد، این مسئله با ظاهر این دو آیه هم سازگارتر می‌باشد.

۵. «مثله»

کلمه بعدی که درباره آن لازم است اشاره‌ای داشته باشیم «مثله» می‌باشد، چون در آیه آمده است «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»، ما تا به اینجا درباره کلمه «سوره»، «عبد»، «ریب»، «شهادتکم»، مطالبی را عرض کردیم اما در مورد «مثله» از این جهت بحث واقع شده است که مرجع ضمیر مثله کدام است بحث در مورد مرجع این ضمیر آنقدر شهرت پیدا کرده و اقوال متعدد و مختلف مطرح شده است که چندین رساله درباره آن به رشته تحریر درآمده است.

قبل از اینکه فقط درباره مرجع این ضمیر بحث کنیم مناسب است به این جهت توجه کنیم که در آیات تحدی که قبلاً هم اشاره کردیم هیچکدام کلمه «من» نیامده است و تنها در این آیه کلمه «من» ذکر شده است.

مثلاً در آیه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»^۱، یا آیه «عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ»^۲، یا آیه «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ»^۳، و آیه «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»^۴، در هیچ یک از این آیات کلمه «من» نیامده است. اما در اینجا

کلمه «من» آمده است، و چه بسا خود همین باعث شده است که بیشتر درباره مرجع ضمیر مثله بحث شود.

علی‌ای حال احتمالاتی در مورد مرجع این ضمیر گفته اند، حداقل سه احتمال در اینجا بیان شده است و قائل هم دارد:

۱. احتمال اول که مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان اشاره کرده و البته آن احتمال را ضعیف شمرده، این است که مرجع ضمیر در مثله، کلمه «عبدنا» باشد، یعنی طبق این احتمال معنای آیه این می‌شود: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِ عَبْدِنَا وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، اگر ما ضمیر را به عبدنا

۱. سوره یونس، آیه ۳۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۳. سوره هود، آیه ۱۳.

۴. سوره طور، آیه ۳۴.

برگردانیم معنای آیه اینگونه است: اگر شما در مورد آنچه که ما به عبد خود نازل کردیم تردید دارید شما هم مثل عبد ما یک سوره بیاورید، آنوقت مثل عبد ما اشاره به امی بودن و درس نخواندن پیامبر است، یعنی همانطوری که پیامبر ما و عبد ما درس نخوانده و امی بود ولی در عین حال قرآن را آورد، شما هم یک فرد امی درس نخوانده پیدا کنید که سوره‌ای مثل سوره قرآن بیاورد، پس در اینجا تاکید و تکیه گاه تحدی به این نقطه بر می‌گردد، آنچه که در این مبارزه طلبیده می‌شود این است که شما هم از یک فرد امی چنین چیزهایی را برای ما بیاورید، آیا یک فرد امی و درس نخوانده از شما می‌تواند چنین سوره‌ای را برای ما بیاورد؟ قطعاً نمی‌تواند.

این احتمال توسط خود شیخ طوسی تضعیف شده است و فرموده: چون لازمه این احتمال این است که اعجاز قرآن محصور شود به آوردن سوره از ناحیه یک امی، یعنی اینکه می‌گوید قرآن معجزه است و کسی نمی‌تواند مثل یک سوره آن را بیاورد منظورش این است که هیچوقت یک آدم امی درس نخوانده نمی‌تواند یک سوره مثل سوره‌هایی که عبد ما آورد بیاورد، در حالی که عبد ما امی و درس نخوانده بود.

معلوم است که این باعث تقلیل عظمت اعجاز قرآن می‌شود، اینکه ما اعجاز قرآن را با توجه به ابعاد گوناگون آن نادیده بگیریم و صرفاً آن را منحصر کنیم در اینکه این کلمات از یک آدم درس نخوانده بعید است، صحیح نیست، چون اعجاز قرآن فراتر از این است، اعجاز قرآن هم نظر محتوا است و هم از نظر شکل، و معلوم است که ما اگر بخواهیم قرآن را به عنوان یک معجزه جاویدان برای همه اعصار و قرون معرفی کنیم باید ابعاد و وجوه مختلف داشته باشد نه اینکه صرفاً این باشد که یک آدم امی این قرآن را آورده و اگر شما راست می‌گویید یک امی از شما هم مثل این سوره را بیاورد، پس معنایش این است که یک غیر امی می‌تواند مثل این سوره بیاورد، فقط امی و آدم درس نخوانده نمی‌تواند بیاورد، اما آوردن این مطالب، یک سوره و ده و یا یک کتاب از ناحیه شخص درس خوانده و عالم و دانشمند ممکن و مقدور است، در حالی که آیه بالاتر از این را می‌خواهد بگوید، این آیه نمی‌خواهد بگوید که اعجاز قرآن فقط این است، ما این را به دست کسی آوردیم که هیچ درسی نخوانده است.

بعلاوه ما وقتی در آیه «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» دقت کنیم، آن آیه اگر در مقایسه با این آیه قرار بگیرد اصلاً با هم سازگاری نخواهد داشت، چون طبق آن آیه هیچ انس و جنی نمی‌تواند مثل این آیه را بیاورد، در حالی که لازمه این احتمال این است که تنها یک امی نمی‌تواند این قرآن و این سوره را بیاورد و إلا غیر امی ممکن و محتمل است که اقدام به آوردن یک سوره از سوره‌های قرآن بکند.^۱

لذا به نظر می‌رسد که این وجه ضعیف است.

^۱ . تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. احتمال دوم اینکه ضمیر در «من مثله» به «ما نزلنا» برگردد، یعنی «إن كنتم فی ریب مما نزلنا فاتوا بسورة من مثل ما نزلنا» اگر شك و ریب دارید به آنچه ما بر عبد خود نازل کردیم، شما هم یک سوره مثل آنچه ما نازل کردیم بیاورید. این احتمالی است که زمخشری در کشاف نقل کرده است.^۱

۳. احتمال سوم که در کلمات علامه طباطبایی مطرح شده این است که ضمیر هم می‌تواند به «مما نزلنا» برگردد و هم می‌تواند به «عبدنا» برگردد، یعنی قابلیت هر دو وجود دارد.^۲

اگر این احتمال را بپذیریم کآن بین دو وجه قبلی جمع شده است، معلوم است اگر «من مثله» به عبدنا برگردد، یعنی اگر راست می‌گویید شما مثل عبد ما که فرد امی بود و سوره‌ای و کتابی آورد شما هم مثل او یک سوره بیاورید، یعنی یک امی و یک درس نخوانده از شما یک سوره‌ای مثل سوره‌ای که عبد ما آورده است بیاورد، طبق احتمال بعدی هم طبیعتاً اشاره به این دارد که شما یک کلمات و جملاتی را با این ویژگی‌هایی که عبد ما آورد بیاورید.

درست است که این به نوعی جمع بین دو وجه می‌باشد ولی بالاخره ما باید تکلیف را در اینجا مشخص کنیم، باید بگوییم یا به «ما نزلنا» برمی‌گردد و یا به «عبد».

۴. احتمال چهارم چون نمی‌توانیم دو مرجع برای این ضمیر داشته باشیم و بگوییم هم به «مما نزلنا» برمی‌گردد و هم به «عبد»، می‌توانیم بگوییم که «ما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله» یعنی «مثل ما نزلنا عبدنا» کآن مجموع این دو قید و مقید، هر دو با هم مرجع ضمیر هستند، نه «ما نزلنا» به تنهایی و نه «عبد» به تنهایی و نه احتمال هر دو، یعنی اینکه بتوان به هر دو برگردد، ما یک ضمیری را از مجموع آنچه در جمله قبل آمده است استخدام می‌کنیم و این وجه اعجاز قرآن می‌شود.

اگر ما بگوییم: اگر تردید و ریب دارید در آنچه که ما بر عبد خود نازل کردیم شما چیزی مثل آن بیاورید، یعنی چیزی مثل «ما نزلنا من عبدنا»، یعنی این کلمات با این همه عظمت و محتوایی که دارد و صنایع لسانی و ادبی که در آن بکار رفته است، آن هم از ناحیه یک امی درس نخوانده، اگر ما این احتمال را بگوییم هر دو وجه رعایت شده است، لذا اگر یک غیر امی هم بخواهد مثل قرآن و مثل یک سوره هم بیاورد نمی‌تواند، یعنی حتی دانشمندان و عالمان شما هم نمی‌توانند مثل یک سوره قرآن بیاورند، چه برسد به اینکه یک امی از شما بخواهد چنین کاری را انجام دهد، لذا آن اشکال و ضعفی که شیخ طوسی مطرح کرده است دیگر کنار می‌رود، اگر ما بخواهیم این را فقط به خصوص عبد برگردانیم و اعجاز را خلاصه کنیم در اینکه یک امی این مطالب را آورده است، تالی فاسد آن این است که پس حد اعجاز قرآن فقط همین است که یک آدم امی درس نخوانده نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، ولی اگر یک آدم درس خوانده با استعداد دانشمند باشد می‌تواند مثل قرآن را بیاورد، معلوم است که این کاستن از شأن قرآن و تقلیل دادن حد اعجاز قرآن است، اما آنچه که ما می‌گوییم اعجاز با این دو می‌باشد، یعنی هم مطالب و محتوای آن اینقدر بالا و با عظمت

۱. کشاف، ج ۱، ص ۹۸.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۵۸.

است که هیچکس، چه امّی و چه غیر امّی نمی‌تواند آن را بیاورد، بعلاوه این مطالب عالی به وسیله یک امّی آورده شده است یعنی کأن هر دو جهت اعجاز را بیان می‌کند لذا مرجع ضمیر «من مثله» می‌تواند «ما نزلنا علی عبدنا» باشد با ملاحظه هر دو خصوصی که عرض شد، آنوقت تحدی هم به خود قرآن و سوره است، هم به آورنده آن، و این دو وجه تحدی با هم جمع می‌شود.

به نظر می‌رسد از این چند احتمال، احتمال اخیر کامل تر و قابل قبول تر می‌باشد.

«والحمد لله ربّ العالمین»